

### بازاندیشی مفاهیم و بنیادهای جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در پارادایم پست مدرنیسم

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۷/۲۰	زهرا پیشگاهی فرد <sup>۱</sup>
تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۱۲	وحید کیانی <sup>۲</sup>
صفحات مقاله: ۹ - ۳۲	

#### چکیده:

پژوهش یا تحقیق علمی، مجموعه‌ای فعالیت‌های منظمی است که براساس یک دیدگاه نظری معین، که متأثر از روش‌شناسی خاصی می‌باشد، به سؤالاتی می‌پردازد که در ذهن محقق ایجاد می‌شود. در هر نظریه یا پارادایمی سه عنصر هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی وجود دارد. ارتباط نظام‌یافته‌ی این سه عنصر با یکدیگر، می‌تواند به ارائه‌ی یک تحقیق با هویت علمی منجر گردد. نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در حال انتقال به وضعیت جدیدی است و سیمای آن به تدریج دگرگون می‌شود. اولاً، مسائل، مفاهیم و واژه‌های جدیدی (از قبیل اقتصاد سیاسی بین‌الملل، فمینیسم، محیط زیست، ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک عمومی، جهانی شدن) در بحث‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح می‌شوند. ثانیاً، برخی مفاهیم و اندیشه‌های رایج در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک (از قبیل حکومت، حاکمیت، مرز، امنیت، حقوق اقلیت‌ها و حقوق بشر) به شیوه‌ی جدیدی تعریف شده‌اند. مقاله‌ی حاضر در صدد است تا نشان دهد که چگونه تحول روش‌شناسی‌ها و شناخت‌شناسی‌های موجود در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، موجب تحول در ساختار نظریه‌پردازی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شده است. در این زمینه به نقش نظریه‌های پست مدرن در این عرصه‌ها پرداخته شده است.

\* \* \* \* \*

#### واژگان کلیدی

پست‌مدرنیسم، ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌شناسی، شناخت‌شناسی، گفتمان.

۱- استاد دانشکده‌ی جغرافیا، دانشگاه تهران.

۲- دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.

## مقدمه

یکی از ابزارهای کارآمد و ضروری علوم انسانی و به‌ویژه جغرافیای سیاسی نظریه‌پردازی است. پدیده‌های اجتماعی و محیطی در جغرافیای سیاسی توسط نظریه‌ها تبیین می‌گردند. تبیین این پدیده‌ها که در چارچوب یک یا ترکیبی از چند نظریه انجام می‌شود، تجویز و پیشگویی را تسهیل می‌نماید. بنابراین، چگونگی شناخت از نظریه‌ها، ماهیت و روش آنها یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی هستند که یک پژوهشگر جغرافیای سیاسی می‌بایست با آنها آشنا گردد. توجه به روش و شیوه‌های شناخت نه تنها منطقی و استمرار کار یک محقق را افزایش می‌دهد، بلکه به مجموعه‌ی پژوهش‌ها و مطالعاتی که اندیشمندان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انجام می‌دهند، انسجام درونی و قابلیت انباشتی می‌بخشد.

حوزه‌ی مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، عرصه‌ای چندگانه و رو به گسترش است و رویکردهای متعددی در آن وجود دارد. بخشی از این رویکردها، به‌دقت تجربی و کمی‌سازی‌گرایش دارند و بخشی دیگر، بر امور کیفی و هنجاری تأکید می‌کنند. با این وجود، همه به یک شکل عمل می‌کنند. ابتدا، بنیادهای منطقی خود را می‌سازند و سپس با ارائه‌ی شواهدی (البته نوع شواهد فرق می‌کند)، آنها را توجیه می‌کنند. با شکل‌گیری روش‌شناسی‌های جدید، شیوه‌های استدلال ژئوپلیتیکی کاملاً متفاوتی ظهور کرده، به‌طوری که اکنون به نوشته‌ی «ریچارد مویر»: «اگر چه یک نانو و قصاب می‌توانستند آن‌چه را «مکیندر» تلویحاً بیان می‌کرد، دقیقاً بفهمند، ولی امروزه یک دانشجوی جغرافیای سیاسی باید درکی از پساساختارگرایی داشته باشد تا درک کند که اندیشمندان ژئوپلیتیک انتقادی چه می‌گویند و اصلاً چرا نظریه‌های خود را این‌گونه بیان می‌کنند.» (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۸).

یکی از چالش‌برانگیزترین و جنجالی‌ترین رویکردهای معاصر در خلال دو دهه‌ی اخیر؛ رویکرد پست‌مدرنیسم بوده است. واقعیت آن است که ظهور و گسترش این رویکرد در خلال دو دهه‌ی اخیر حتی بر مفاهیم و اصول اولیه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مؤثر واقع شده است. رویکرد پست‌مدرنیسم، علی‌رغم این‌که ابتدا در حوزه‌های معماری، هنر و ادبیات ظهور پیدا کرد، بسیار سریع و قدرتمندانه وارد حوزه‌ی مباحث جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شد. قسمت عمده‌ی گسترش این رویکرد به درون رشته‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مرهون

تلاش‌های اندیشمندانی چون «اگنیو»، «اتوتایل»، «دالبی» و «کلاوس دادس» است. در مقاله‌ی حاضر ابعاد پارادایمی (شناخت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی) نظریه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن بررسی، ارزیابی و نقد می‌شوند.

### طرح مسأله

جغرافیا مانند اکثر علوم اجتماعی، تاریخی و سیاسی دیدگاه‌های چندگانه، پارادایم‌های متقابل و تنوع نظری را در خود دارد. به هر حال، این راه‌های گوناگون نگاه به جهان، به‌عنوان راه‌هایی جایگزین شمرده می‌شوند. طرفداران هر یک از رویکردها استدلال کرده‌اند که دیدگاه آنان صحیح است. هر یک از آنها به مفهوم حقیقت واحد در دیدگاه خویش نسبت به جهان استناد کرده‌اند، حقیقتی که به‌صورت منحصر به فرد از رویکرد تحقیقی آنها منتج شده است. باورهایی از این دست که جغرافیا حیطه‌ای است علمی، اخیراً توسط افراد گوناگونی که در باب جغرافیا قلم می‌زنند مخدوش شده است. زنان، طبقه‌ی کارگر و مردم جهان سوم هر یک ادعاهای مختلفی را ارائه می‌کنند، بدین معنا که جغرافیاهای منفردی که ما به آنها خو کرده‌ایم، صرفاً بیانگر دیدگاه قدرتمندان از جهان هستند تا دیدگاهی منطقی، علمی یا عینی از واقعیت. در مجموع، کارهایی که تحت عناوین جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن ارائه گردید، ماهیت تحقیقات جغرافیایی را تغییر داده، بر فرضیه‌های نظری و روش‌شناختی، تمرکزی جدید یافته و رویه‌ی سیاسی جغرافی‌دانان افراطی را به چالش طلبیده است. مقاله‌ی حاضر در تلاش است تا نشان دهد که چه چیز باعث شد تا اطمینان نظری موجود در باور به حقیقت واحد مختل شود؟ چالش‌های موجود در شیوه‌های جغرافی‌دانان برای نگرستن به جهان چه بودند؟ چگونه این فضا ایجاد شد تا مفاهیمی همچون تکثرگرایی، تنوع، چندگانگی، اختلاف، تجزیه و تضاد، نگرش واحد و رهایی‌بخش علم غربی را به چالش گیرند؟

### روش تحقیق

تحقیق حاضر از نوع بنیادی و روش تحقیق آن توصیفی و تحلیلی است. اطلاعات و داده‌های مورد نیاز با استفاده از روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری گردیده‌اند.

### مبانی نظری

در تحقیق حاضر، فرض بر این است که روش‌های مطالعاتی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در قالب سه مقوله‌ی فلسفی شکل گرفته و یا از هم متمایز می‌شوند؛ بنیادهای هستی‌شناسی<sup>۱</sup>، بنیادهای شناخت‌شناسی<sup>۲</sup> و بنیادهای روش‌شناسی<sup>۳</sup>. هر سه مقوله‌ی یاد شده در روند مطالعاتی یک علم باید دارای انطباق، سازگاری و هماهنگی کامل با همدیگر بوده و در یک راستا حرکت کنند. در این جا سعی خواهیم کرد تا جایگاه این سه مقوله‌ی فلسفی و نحوه‌ی ارتباط آنها را در رویکرد های پست‌مدرن مشخص نماییم.

### هستی‌شناسی

هستی‌شناسی اشاره به واقعیتی دارد که پژوهشگر آن را بررسی می‌کند. به عبارت دیگر، هستی‌شناسی از ذات‌شناسی و بحث «وجود» صحبت می‌کند (Keat & Urry: 1975: 161). نخستین رکنی که هر پارادایم بر آن استوار است، هستی‌شناسی، یعنی نگاه آن به واقعیت است. پست‌مدرنیست‌ها در شناسایی جهان پیرامون به اصل «چندپارگی» معتقدند؛ یعنی واقعیت را تکه‌تکه می‌دانند که نمی‌توان صرفاً از طریقی واحد، همه‌ی آن تکه‌ها را یک‌جا درک کرد. پست‌مدرنیست‌ها تصور می‌کند هیچ‌گونه حقیقت واحدی وجود ندارد، بلکه تفاسیر چندگانه‌ای از واقعیت وجود دارد. به اعتقاد آنها نظریه‌های کلان به هیچ وجه نمی‌توانند اعلام شوند، زیرا جهان در حال تغییر و تفکیک قرار دارد.

پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی یا پدیده‌های عینی انگاشته می‌شوند، یا ذهنی و یا ترکیبی از آن دو. هر کدام از نظریه‌های مطرح در علوم انسانی پایگاه هستی‌شناسی خاصی دارند که در پیوند با دو مقوله‌ی شناخت‌شناسی و روش‌شناسی چارچوب نظری متمایزی را عرضه می‌کنند. برای مثال، نظریه‌های کلاسیک در جغرافیای سیاسی به لحاظ هستی‌شناسی،

---

1- Ontology.

2- Epistemology.

3- Methodology.

پدیده‌های مورد مطالعه را عینی و بر عکس نظریه‌های پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی پدیده‌های مورد مطالعه را ذهنی می‌انگارند.

### شناخت‌شناسی

شناخت‌شناسی بیانگر رابطه‌ی بین واقعیت (هستی‌شناسی) و پژوهشگر است. یا به عبارت دیگر، شناخت‌شناسی فرایند تصمیم‌گیری ویژه یا خاص برای مشروعیت‌بخشی به واقعیت در یک مجموعه‌ی خاص است. نحوه‌ی تصمیم‌گیری ما در مورد این‌که چه چیزی واقعیت است و معنادار، بستگی به فرایندی دارد که از آن طریق کسب دانش می‌کنیم.

نگاه پست‌مدرنیسم بی‌نهایت ذهنی است و پست‌مدرنیست‌ها ذهنیت خود را در قالب صحبت کردن و نوشتن تأیید می‌کنند. پژوهشگر در فرایند پژوهش نقش‌آفرین است. شناخت تفسیری که در نظریه‌های پست‌مدرن قالب شده است با انکار واقعیات عینی بر ماهیت تفسیری پدیده‌های اجتماعی اصرار می‌ورزد. در این شناخت، پدیده‌های اجتماعی به لحاظ ماهوی واقعیت یکسانی را منعکس نمی‌کنند، بلکه در طی زمان و در غالب گفتمان‌های مختلف به شیوه‌های مختلفی قابل تفسیرند. از همین رو، واقعیت مطلق وجود ندارد، بلکه واقعیت در قالب گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شود. نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی به لحاظ شناخت‌شناسی ماهیتی تفسیری دارند.

### روش‌شناسی

آنچه امروزه تحت عنوان نظریه‌های پست‌مدرن در تمام شاخه‌های علوم انسانی به‌ویژه جغرافیا مطرح است از حیث روش‌شناسی مبتنی بر روش‌های «هرمنوتیک» و «گفتمانی» هستند. در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی می‌توان گفت مبنای روش‌شناسی نظریه‌های «کلاسیک»، «پوزیتیویسم» و پایگاه روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، روش‌های هرمنوتیک و گفتمانی است. انسان‌ها غالباً تحت تأثیر گفتمان‌هایی خاص قرار می‌گیرند که از طریق رسانه‌ها، آموزش، و یا آنچه آن را عقل سلیم می‌نامیم تولید می‌شوند. «درک گرگوری»، در لغت‌نامه‌ی جغرافیای انسانی (۲۰۰۰) سه جنبه‌ی بسیار مهم را برای گفتمان در نظر می‌گیرد:

- (۱) گفتمان، مفاهیمی مستقل و انتزاعی نیستند، بلکه به گونه‌ای مجسم و محسوس در زندگی روزمره مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ بر آن چه انجام می‌دهیم تأثیرگذارند و خود، تحت تأثیر رفتارها و فعالیت‌ها، بازتولید می‌شوند.
- (۲) گفتمان‌ها، دنیای «روزمره» ما را تشکیل می‌دهند و در یک چارچوب جهانی و با نگاهی خاص به جهان، «ما» را در تقابل با «سایرین» قرار می‌دهند.
- (۳) گفتمان‌ها، همواره دانشی نسبی و دارای گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های خاص را به وجود می‌آورند، که منعکس کننده وضعیت و مقتضیات خود ما هستند (Gregory, 2000).
- ویژگی و خصیصه‌های گفتمان‌ها با روابط قدرت و دانش تعیین می‌شوند و همواره در معرض چالش و مباحثه‌اند (جونز و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۵).

#### تبیین پارادایم پست‌مدرنیسم در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن

پست‌مدرنیسم نظریه‌ای اجتماعی است که از بین گروهی از فلاسفه‌ی فرانسوی بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت (اوتاتیل و جان اگنیو، ۱۳۸۷: ۱۸۹). پست‌مدرنیست‌ها مانند نظریه‌پردازان انتقادی به دنبال آن هستند تا پژوهشگران را نسبت به زندان‌های ذهنی‌شان آگاه سازند. نظریه‌پردازان پست‌مدرن جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دیدگاه‌های مربوط به واقعیت، حقیقت و این عقیده که شناخت توسعه‌یابنده‌ی دنیای بشری وجود دارد یا می‌تواند وجود داشته باشد را به چالش می‌کشند. آنها دیدگاه حقیقت‌عینی را نمی‌پذیرند. همچنین پست‌مدرنیسم به‌عنوان تردید به فراروایت‌ها تعریف شده است. فراروایت‌ها جریانانی مانند نظریه‌ی «هارتلند مکنیدر» و قدرت‌دریایی «ماهان» هستند که مدعی‌اند حقیقت سیاست جهانی را کشف کرده‌اند. پست‌مدرنیسم چنین ادعایی را دست‌نیافتنی و فاقد اعتبار می‌داند. پست‌مدرنیست‌ها شالوده‌شکن هستند. روایت‌ها، از جمله فراروایت‌ها، معمولاً توسط نظریه‌پردازان ساخته می‌شوند و از این رو، معمولاً تحت تأثیر دیدگاه و پیش‌فرض او قرار می‌گیرند، پس باید شالوده روایت‌ها شکسته شود (اوتاتیل، ۱۳۸۷: ۲۹).

رویکرد روشی فرااثباتی (انتقادی) در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن دارای دو بعد مطالعاتی است.

(۱) **بُعد زمانی و موضوعی:** از این منظر جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست مدرن دوره‌ی زمانی اخیر را در بر می‌گیرد و موضوعاتی همچون محیط زیست، حقوق بشر، فمینیسم، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ... در حیطه‌ی موضوعات جغرافیای سیاسی پست مدرن قرار می‌گیرند.

(۲) **بُعد فلسفی و روش‌شناختی:** این نوع مطالعات به تازگی در جغرافیای سیاسی مطرح شده‌اند که بُعد فلسفی پست مدرنیسم را مدنظر قرار می‌دهند. در حقیقت این مقاله در تلاش است تا این عرصه از مطالعات را مورد کنکاش و بررسی قرار دهد. در این بُعد بنیادهای تئوریک نظریه‌های پست مدرن تشریح و نحوه تأثیر آنها بر شناخت‌شناسی و روش‌شناسی‌های پژوهشگران جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تبیین می‌گردد (جدول شماره ۱). از جمله اندیشمندان معروفی که در این زمینه کار کرده‌اند می‌توان به «دالبی»، «روتلیج»، «کلاس دادس»، «اوتوا» و ... اشاره کرد.

جدول شماره ۱- ویژگی‌های اصلی جغرافیای سیاسی پست مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی (Charles Clover, 1999)

شروع	دهه ۱۹۸۰
اندیشمندان کلیدی	ادوارد سعید، درک گریگوری، جرارد توال، ملانی مک آلیستر، لیزا پارکز، مک اسپارک، اتوتایل، کلاوس دادس، دالبی و ...
ادعای کلیدی	هیچ «جهان واقعی» در بیرون از این جا وجود ندارد، ژئوپلیتیک از طریق ایجاد یکسان‌سازی درباره خطرات و آسیب‌پذیری مکان‌ها و مردم، مفاهیمی را به جهان تحمیل می‌کند (تحت هدایت معرفت عینی). فضای جهانی به شیوه‌ای تولید و متمایز شده است که اعمال قدرت و سلطه از طریق غرب را نسبت به سایر کشورها مشروع و قانونی جلوه می‌دهد.
مباحث کلیدی	پژوهش در فرضیه‌های مطرح شده در تصورات ژئوپلیتیک حاکم و اثرات عینی این تصورات در سطح جهان سیاسی.
سؤالات کلیدی	چه کسی در ساخت فضای جهانی و نمایندگی دیگران قدرت دارد. از چه طریقی عمل تولید کردن فضا با روش‌های خاص انجام می‌گیرد.

به طور کلی، نویسندگان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انتقادی معتقدند که ژئوپلیتیک گفتمانی است در ارتباط با روابط میان قدرت علم و روابط سیاسی و اجتماعی (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰). مقبولیت این فرض، نویسندگانی همچون «جان اگنیو»، «گیروید»، «اتوتایل» و «سیمون دالبی» را بر آن داشت تا به طرح این موضوع پردازند که درک سیاست جهانی می‌بایست بر اساس تفاسیر و تعابیر اصولی صورت گیرد، نه بر اساس موضوعات طبیعی از قبیل تقسیمات سیاست جهان بر اساس قدرت دریایی و زمینی. بنابراین، مهم‌ترین وظیفه‌ی متخصصان ژئوپلیتیک انتقادی از یک سو تفسیر و تعبیر نظریه‌های سیاست جهانی به جای تأکید بر فرضیاتی که به طور ناقص تعریف شده‌اند و از طرف دیگر، فهم سیاست و جغرافیا است.

#### تبارشناسی نظریه‌های انتقادی و پست‌مدرن

به راستی، ظهور پست‌مدرنیسم و شرایط پست‌مدرن، چه تحولی را در عرصه‌ی نظریه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پدید آورده و می‌تواند موجب کدام تحولات جغرافیایی باشد؟ قبل از پاسخگویی به این پرسش‌ها، باید به دو پرسش دیگر پاسخ گفت. یکی این که پست‌مدرنیسم چیست؟ و دوم این که پست‌مدرنیسم چه پیامدهای فکری و فلسفی به بار آورده است؟ تا هنگامی که به این دو پرسش پاسخ داده نشود، نمی‌توان نسبت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و پست‌مدرنیسم را به درستی توضیح داد. به هر حال، مباحث پست‌مدرنیستی ابتدا در خارج از حیطه جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک مطرح شد، سپس به حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک وارد شد. در مجموع، پست‌مدرنیسم، چشم‌انداز جدیدی را می‌گشاید تا به گونه‌ای متفاوت درباره‌ی شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیکی بیندیشیم و راه‌حل‌های جدیدی را برای مسائل جغرافیایی ارائه دهیم. پست‌مدرنیسم امروزه، بیشتر به عنوان یک «ایسم» جدید جلوه می‌کند و به عنوان یک مکتب فکری در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مطرح می‌شود. در گذشته پست‌مدرنیسم، به طور عمده در قالب‌های ادبی و هنری مطرح بوده، اما، امروزه آن قدر در حوزه‌های علوم اجتماعی نفوذ و گسترش یافته که دیگر نمی‌توان آن را به صورت یک مکتب ادبی یا هنری در نظر گرفت، بلکه بیشتر یک مکتب است، نوعی مکتب که به نقد



مدرنیته گرایش دارد. بنابراین، پست مدرنیسم بیش از آن که مربوط به یک دوره تاریخی خاص باشد، یک انکار بزرگ است، انکار مدرنیته. پست مدرنیسم از تحول همه جانبه در عرصه های هستی شناسی، شناخت شناسی، و مسائل سیاسی و اجتماعی جانبداری می کند. اگرچه پست مدرنیسم برنامه ی تدوین شده خاصی ندارد و افرادی با علائق گوناگون به آن پرداخته اند، ولی می توان پست مدرنیسم را از نظر شناخت شناسی و روش شناسی در چند محور مشترک جمع بندی کرد:

(۱) این رویکرد، مبتنی بر تفسیر است و به توضیح بی طرفانه ی تجربه های عادی از پیش فرض نظری، باور ندارد. سیاست پست مدرن نیز به پیروی از آن تفسیرگرا است.  
 (۲) این نگرش مبنای ثابت و خدشه ناپذیری برای دانش قائل نیست و به امکان دستیابی به عینیت در علوم اجتماعی اعتقاد ندارد.

(۳) برای پست مدرنیسم، زبان واحدی برای گزارش امور جهان قابل تصور نیست. زبان ها حالت محلی دارند. بازتاب این گفته در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به صورت طرح مسأله ی پایان نظریه ی عام و عام نگر و نفی وجود ملاک های کلی ای است که مصداق جهانی داشته باشند.

(۴) پست مدرنیسم، اصل «روایت بزرگ» را به معنای امکان تشریح کامل و جامع جهان به گونه ای فراگیر، نقد می کند (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۳۶). روایت های بزرگ در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، به صورت هدف هایی جلوه می کنند که بر مبنای نظام های فکری مشروعیت ساز توجیه می شوند. در این حالت، نظریه پرداز، به صورت یک راوی یا دانای کل ظاهر می شود.

در مجموع، روش مطالعات علمی پست مدرنیسم (انتقادی) نحله ای از تفکر جدید است که تمامی مبانی شناخت شناسی و اصول مفروضه ی روش های اثبات گرا را مورد حمله و نقد قرار داده، و یک رشته از مفاهیم پیچیده را که از عناصر ذیل تشکیل شده است در بر می گیرد؛ ضدیت با فراتر رفتن از موضع شناخت شناسی، ضدیت با شالوده گرایی و عقاید و مواضع فوق طبیعی، رد این که دانش را به عنوان نماینده ی دقیق واقعیت بدانیم، رد حقیقت به عنوان

جلوه‌ای از واقعیت، رد یک عقیده نهایی به توصیف اصیل و مشروع، رد وجود یک لغت معنی نهایی، رد اصول و تمایزها و مشخصاتی که می‌پنداریم برای تمام زمان‌ها، مکان‌ها و اشخاص ثابت و مشخص هستند، بدگمانی و تردید نسبت به «فراروایت» (دیوتیاک و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۶). اما اگر بخواهیم ریشه‌ی اصلی و پایه‌ی فکری روش‌های پست‌مدرنیسم را بشناسیم، باید بگوییم که آنها مخالف عقیده به یک عقل توانا و فاعل بی‌طرف شناخت هستند. آنها می‌خواهند کاخ غرور انسان عصر روشنگری که عقل و دانش تجربی خود را شکافنده جوهر واقعیت می‌داند، ویران کنند. از دیدگاه آنها اصولاً جدایی ذهن و عین وجود ندارد و نمی‌توان واقعیت خارج از ذهنی را به رسمیت شناخت که عقل تجهیز شده به ابزار علوم تجربی می‌تواند به راحتی به شناخت آن نائل شود (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵).

#### تبارشناسی رویکردها و دیدگاه‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

قدمت ژئوپلیتیک، مطمئناً به اندازه‌ی قدمت جستجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه‌ی قدمت دیپلماسی، راهبرد، حسادت و ترس بوده است. اما از نظر علمی، دریادار «آلفرد تایر ماهان» به‌عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و بدین ترتیب ظهور این سنت، بایستی در بوستون، به سال ۱۸۹۰ و با انتشار تحقیق این دریادار با عنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ: ۱۷۸۲-۱۶۶۰» رخ داده باشد. این اثر مجبور بود تا برای کسب شهرت، نه سال دیگر صبر کند، زیرا در سال ۱۸۹۹ بود که دانشمند سوئدی علوم سیاسی، «رودلف کیلن»، اصطلاح ژئوپلیتیک را در مقاله‌ی خود درباره‌ی مرزهای سوئد به‌کار برد (مویر، ۱۳۷۹: ۳۶۶-۳۶۵). مبتکران ابتدایی واژه‌ی ژئوپلیتیک در اروپا و آمریکا تمایل داشتند تا ژئوپلیتیک را به‌عنوان شکلی از استدلال جغرافیایی بررسی کنند که بر صلاحیت دولت‌ها جهت عمل در چارچوب جهان متغیر تأکید داشت. بنابراین، ژئوپلیتیک به‌طور قطع در دوره‌ای که دولت‌های ملی رواج زیادی داشتند، امری دولت محور به‌شمار می‌آمد (دادس، ۱۳۸۳: ۶۷).

صاحب‌نظرانی همچون «راتزل»، «کیلن»، «هاوس هوفر»، «مکیندر»، «ماهان» و ... متعلق به مکتب سنتی ژئوپلیتیک بودند. دیدگاه اندیشه‌گران طیف مزبور، ویژگی‌های زیر را دارا بود:

۱) اکثر صاحب‌نظران رشته‌ی مذکور، تا پیش از جنگ جهانی دوم، از کشورهای «امپریالیست» و «توسعه طلب» بودند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

۲) نظام اندیشگی آنها در قالب مکتب «لامارکیسم نو» شکل گرفته بود. رهیافت فکری «لامارکی» استدلال می‌نماید، موجودات و اندام‌واره‌ها مستقیماً به واسطه‌ی چارچوب محیطی خود تعریف و تبیین می‌شوند؛ همان‌گونه که «داروین» بیان می‌داشت فرایندهای تکاملی، به‌گونه‌ای تصادفی، از «منشأ انواع» تأثیر می‌پذیرند (شکوئی، ۱۳۸۱: ۲۴۴).

۳) به لحاظ فلسفی آنها متأثر از گفتمان «عقل دکارتی» بودند. دیدگاه وی براساس قائل شدن دوانگاری متضاد بین سوژه‌ی ابژه و ذهن عین شکل گرفته بود. در همین زمینه، ژئوپلیتیسین‌های اولیه نیز جهان را یک واقعیت خارجی مستقل از ذهن فرض می‌کردند (شکوئی، ۱۳۸۴: ۱۴).

با توجه به ویژگی‌های ذکر شده در بالا، ساده‌ترین تعریفی که از جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک توسط جغرافی‌دانان بیان شده بود، عبارت بود از: «جغرافیای سیاسی اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی انسان را روی چهره و اشکال جغرافیایی مربوط به محیط‌های انسانی مشخص شده (کشور)، چون حکومت، مرز، مهاجرت، ارتباطات، توزیع، نقل و انتقال و ... را مطالعه می‌کند»، و در مقابل، «ژئوپلیتیک یا سیاست جغرافیایی اثر محیط و اشکال یا پدیده‌های محیطی، چون موقعیت جغرافیایی، شکل زمین، منابع کمیاب، امکانات ارتباطی (زمینی، دریایی، هوایی و فضایی)، وسایل ارتباط جمعی و ... را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، به‌ویژه در سطوح گسترده منطقه‌ای و جهانی، مطالعه و بررسی می‌کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۲۸). در این دیدگاه عمده‌ترین توجه ژئوپلیتیک به رقابت‌ها میان قدرت‌های سیاسی و اشکال دگرگون‌شونده‌ی سلسله مراتب قدرت در جهان است؛ سلسله مراتبی که دستاورد بازی‌های سیاسی منطقه‌ای یا جهانی میان قدرت‌هاست. به عبارت دیگر، در حالی که جغرافیای سیاسی به مطالعه‌ی نقش‌آفرینی پدیده‌های سیاسی در کشور می‌پردازد، ژئوپلیتیک با ایده‌ی آگاهی نسبت به قدرت سروکار دارد و نقش‌آفرینی فراکشوری قدرت سیاسی را مطالعه می‌کند.

دیدگاه‌های جدید درباره‌ی مفهوم ژئوپلیتیک، برای تعریف‌های پیشین اعتبار چندانی قائل نمی‌باشند؛ برای مثال، «ایولاکوست» چنین تعاریفی را درست نمی‌پندارد. او معتقد است، مطمئناً روابط مهمی بین سیاست و جغرافیا وجود دارد، لیکن قبل از هر چیز باید اذعان داشت که ژئوپلیتیک فقط به شرایط طبیعی و به «قوانین طبیعت» محدود نمی‌شود، قوانینی که فقط در جغرافیای طبیعی کارآمد هستند. در این جهت، عموماً جغرافیای اجتماعی، جغرافیای جمعیت‌شناسی، جغرافیای سیاسی و فرهنگی و به‌طور خاص، داده‌های زبان‌شناسی و مذهبی دارای اهمیت ویژه‌ی ژئوپلیتیکی هستند. (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۴-۱۲). به تدریج رویکردهای سنتی به ژئوپلیتیک که از ۱۸۹۹ آغاز شده بود، مورد سؤال قرار گرفت و برخی متفکران با ساخت‌شکنی از گفتمان سلطه، مبانی نظری و حوزه‌ی معنایی این مفهوم را به پرسش و نقد کشیدند. با شروع جنگ سرد و نگارش مطالبی از «کیسینجر»، «ژئوپلیتیک» اهمیتی دوباره یافت. با فروپاشی ابرقدرت شرق تحولی در این مفهوم ایجاد شد و مباحث و مؤلفه‌هایی نظیر، برخورد تمدن‌های «هانتینگتون»، پایان تاریخ «فوکویاما» و ژئواکونومیک «لوت واک» به مثابه گزاره‌هایی در گفتمان ژئوپلیتیک مطرح شدند. مجموع شرایط مذکور، بستر مناسبی را برای ظهور دیدگاهی «منتقدانه» نسبت به ژئوپلیتیک فراهم ساخت. در چهارچوب رهیافت مذکور، افرادی نظیر «ویتفولگل» (ژئوپلیتیک به مثابه ایدئولوژی بورژوازی)، «باومن» (ژئوپلیتیک به مثابه یک شبه علم)، «لاکوست» (ژئوپلیتیک در قالب یک شکل از منطق جغرافیایی)، «آشلی» (ژئوپلیتیک به مثابه فضا‌مندسازی سیاست‌های جهانی)، «دالبی» (ژئوپلیتیک به مثابه حیطه‌ی فضایی)، به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. ژئوپلیتیک در سراسر قرن بیستم مخالفت جدی روشنفکرانه‌ی مارکسیسم ارتدوکس «ویتفولگل» تا پسا‌ساختارگرایی را برانگیخته و همچنین انگیزه‌ی شکل‌گیری برخی از علوم ضد ژئوپلیتیک شده است. تلاش برای نقد دیدگاه‌های ژئوپلیتیکی دارای ادله‌ی متفاوتی می‌باشد که در این میان دعاوی «فوکو» بیش از همه جلب توجه می‌کند. «فوکو» معتقد است که جغرافیا در جایگاه یک گفتمان، شکلی از دانش قدرت است (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰). این امر ما را وادار به طرح این ادعا می‌کند که ژئوپلیتیک باید مانند یک کنش گفتمانی و به‌صورت انتقادی از لحاظ مفهوم مورد بازنگری قرار گیرد. هدف

ژئوپلیتیک انتقادی بررسی معانی صریح و ضمنی‌ای است که به‌منظور توجیه اقدامات ژئوپلیتیکی برای خود جایگاه و نقشی ایجاد کرده‌اند. اهمیت تحقیقات ژئوپلیتیک انتقادی در این است که به روشنی و صراحت نشان دهد که بسیاری از مبانی و بنیادهای تصورات، که در سیاست‌سازی خارجی استفاده می‌کردند، خود، کلیدی برای اقدام ژئوپلیتیکی هستند. (Glassner: 1995, 102). ژئوپلیتیک انتقادی، بخشی از تمایل و چرخش پس‌ساختارگرایی به جغرافیای انسانی است. اندیشه‌گران در قالب این رویکرد نسبت به یک چارچوب عمومی، یعنی تحلیل‌های سیستم‌های جهانی مورد استفاده ژئوپلیتیسین‌های کلاسیک، برای انتظام بخشیدن به علوم، مظنون بوده و با دیده تردید می‌نگرند. آنها به تحقیقات خود به مثابه پیدایش یک مکتب و نظام اندیشگی جدید نمی‌نگرند، بلکه این دیدگاه مبین رهایی از مجموعه‌ای از ایده‌ها است (Demko: 1994, 17-19). ژئوپلیتیک در مفهوم امروزی خود بر روی تکامل جهان سیاسی - به مثابه سیستمی به‌هم وابسته و پیوسته در سطوح مختلف محلی، ملی و بین‌المللی - تمرکز یافته است و توجهات را به‌سوی دیگر مطالعات ژئوپلیتیکی - یعنی نیروهای فراملی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - جلب می‌نماید (لاکوست، ۱۳۷۸: ۱۵). اندیشه‌گران تعبیر جدیدی به‌دست داده‌اند؛ مفهوم نوین ژئوپلیتیک از دیدگاه «لاکوست» بسیار جامع به‌نظر می‌رسد: «من چیزی را ژئوپلیتیکی می‌نامم که با رقابت و تقابل قدرت بر روی (و برای) سرزمین مرتبط باشد. رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک و جغرافیا را برجسته می‌سازد. ولی جغرافیا که ابعاد گوناگون آن کم و بیش به صورتی کند، متحول می‌شود، موتور متحرک تغییرات ژئوپلیتیکی نیست. علت اصلی تکامل مسایل ژئوپلیتیکی تغییرات سیاسی هستند که می‌توانند با سرعت عمل کنند. به‌طور خلاصه، متفکرانی همچون «اگنیو» و سایر منتقدان معتقدند واژه‌ی سیاست جغرافیایی تا مدت‌های مدیدی به مطالعه بازنمایی‌های جغرافیایی سیاست جهانی اطلاق می‌گردید. در حالی‌که، در عصر کنونی، ژئوپلیتیک کاربرد و کارکردهای بسیار متنوع و وسیعی یافته و طیفی را، از بررسی اختلافات بر سر خطوط مرزی بین‌المللی و ساخت سیستم مالی جهانی، جنبش‌های جدید

جهانی، سیاست‌های پسامدرن مقاومت، شهروندی و مشارکت فعال در جوامع تا مدل‌های جغرافیایی انتخابات را در بر می‌گیرد (Agnew, 1998: 121).

### تبیین رابطه‌ی پست‌مدرنیسم و جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

در سال‌های اخیر با توجه به شرایط ناهنجار اجتماعی و اقتصادی این جهان تخریب شده، اغلب جغرافی‌دانان با درک مسئولیت‌پذیری در زمینه‌ی جغرافیای انتقادی به تلاش گسترده‌ای دست زده‌اند تا تحلیلی جغرافیایی را نه بر اساس جغرافیای کلاسیک، بلکه بر مبنای نظریه‌ی انتقادی تبیین کنند. زیرا برای نمونه، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک کلاسیک در نظریات «مکیندر» و «ماهان» از ایده‌ی کسب قدرت سیاسی در روابط بین‌المللی الهام گرفته است. مدل «مکیندر» از رقابت میان قدرت‌های زمینی و دریایی، از تعهد وی نسبت به حفظ منافع استعماری انگلیس در رقابت با آلمان و روسیه تشأت می‌گرفت. به‌عبارت دیگر، نویسندگان ژئوپلیتیک کلاسیک همچون «مکیندر» با ارائه‌ی «هارتلند» به همراه «ریملند» و «هلال بیرونی» بر توانایی تأثیرگذاری در سیاست‌های دنیا تأکید می‌کرد. در مقابل، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک انتقادی در صدد یافتن آنچه که طبیعت به ما تحمیل کرده است نیست بلکه در صدد یافتن این است که چگونه طبیعت ما را در جهت کسب توانایی‌ها جهت انجام کارها راهنمایی می‌کند. کارهای اخیر در جغرافیای سیاسی نشان داده است که اگر جغرافیا از چند و چون اهمیت یافتن فضاها و مکان‌های جغرافیایی در فرایندها و تفاسیر استدلالی چشم‌پوشی کند، در آن صورت امری محدود خواهد بود (اتوتایل، ۱۳۸۷: ۲۹).

اذهان جستجوگر و نقاد نظریه‌پردازان انتقادی، غالباً مباحث زیر را اساس مطالعات خود قرار داده است: تحلیل فرایندهای چندگانگی محرومیت و ستمدیدگی، ساختارهای نابرابر اجتماعی و اقتصادی، علم در خدمت رهایی انسان از فقر و محرومیت، نقد فلسفه‌ی علم، تلاش در راه عدالت و آزادی، تأکید بر کلیت جامعه و حوزه‌ی عمومی، نفی علم باوری (انطباق قوانین علوم طبیعی بر علوم انسانی)، تأکید بر روابط متقابل میان ساختار اجتماعی و تغییر اجتماعی، نقد یکپارچه‌سازی افکار از طریق وسایل ارتباط جمعی، مخالفت با فریب

توده‌ها به‌وسیله‌ی فرهنگ‌سازی توده‌ای - سطحی، ایجاد صنعت فرهنگ، رد اثبات‌گرایی و اهمیت‌یابی تفسیر هرمنوتیکی (شکویی، ۱۳۸۴: ۲۶۰-۲۵۹).

نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی همگام با سایر حوزه‌های علوم اجتماعی، با گذار از «پوزیتیویسم» و بر پایه‌ی یکی از سطوح «هرمنوتیک» به‌ویژه روش گفتمانی، شیوه‌ی جدیدی را برای مطالعه پدیده‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی عرضه کرده‌اند. این نظریه‌ها که هسته‌ی اصلی آنها شالوده‌شکنی گفتمان کلاسیک جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است، موضوعات قابل مطالعه را نه مسائل عینی و قابل مشاهده، بلکه واقعیاتی نسبی تعیین‌یافته در سایه‌ی گفتمان‌های مختلف می‌پندارند. این شیوه‌ی جدید نگاه به موضوعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی مبتنی بر مبانی فکری - فلسفی جدید در سه حوزه‌ی هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی است.

روی هم رفته بُن‌مایه‌ی اصلی نظریه‌های پست‌مدرن، نفی ذات‌گرایی، مبناگرایی و قطعیت‌گرایی در شناخت پدیده‌ها و یا به‌عبارت دیگر، نفی اصالت واقعیت است. از منظر این رویکرد هیچ‌گونه واقعیت عینی ثابتی آن‌گونه که پوزیتیویست‌ها می‌اندیشیدند برای مطالعه وجود ندارد. واقعیات در دوره‌های مختلف زمانی و در پس‌ساخت‌ها و گفتمان‌های مختلف ساخته می‌شوند. بنابراین، همه‌ی نظریه‌های کلاسیک در علوم انسانی و به‌ویژه جغرافیای انسانی و جغرافیای سیاسی نوعی بازی زبانی محسوب می‌شوند. نظریه‌ها به‌گفته‌ی «دریدا» تنها در پرتو یک «فراروایت» و یا به‌گفته‌ی «میشل فوکو» در پرتو یک «اپیستم» و یا به‌گفته‌ی «لیوتار» در پرتو یک «گفتمان» معنا می‌یابند. پست‌مدرنیست‌ها با شالوده‌شکنی این فراروایت‌ها و گفتمان‌ها در پی آشکار ساختن بازی زبانی نظریه‌پردازان هستند. در حوزه‌ی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک نیز نظریه‌های جغرافیای سیاسی پست‌مدرن و ژئوپلیتیک انتقادی، واقعیت را در پس گفتمان‌ها و فراروایت‌ها جستجو می‌کنند. از این منظر، واقعیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیکی آن‌طور که در نظریه‌های پوزیتیویست و کلاسیک آمده، ذاتی، پایدار، و عینی نیستند، بلکه باید آنها را در پس گفتمان‌های فکری و یا فراروایت‌ها و ساخت‌های قدرت جستجو کرد.

منتقدین عصر روشنگری اظهار می‌کنند که مدرنیته به‌طور مداوم تولیدکننده‌ی یک سلسله قربانی بوده‌اند. دهقانان، کارگران، زنان، استثمار شده‌ها و یک نظام از نهادهای تنبیهی مثل زندان، بیمارستان‌ها و نهادهای روان‌درمانی و تأدیبات‌خانه‌ها، مکان‌هایی هستند که باید عقل را اعمال کنند. نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم معتقدند که نظریه در بهترین حالت دیدگاه‌های نسبی و بخشی دارند و عرضه‌کننده‌ی حقیقت مطلق و عام نیستند و این‌که تمامی بازنمایی‌های شناختی از جهان با واسطه‌ی تاریخی و زبانی صورت می‌گیرند. پست‌مدرنیست‌ها طرفدار «پلورالیسم» (کثرت‌گرایی)، تفاوت و عدم قطعیت هستند. به‌طور خلاصه، پست‌مدرنیسم عقلانیت را به‌عنوان یک شکل تاریخی و منطقه‌ای قبول دارد ولی نه به‌صورت یک پتانسیل عام (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۵)، (جدول شماره‌ی ۲).

جدول شماره‌ی ۲- تبیین فضای جهانی بر اساس الگوی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک پست‌مدرن (میرحیدر، ۱۳۸۱: ۷)

فضای جهانی پست‌مدرنیته
از ۱۹۶۸ جنبش دانشجویی ماه می پاریس.
مبتنی بر نگرش پسا‌ساختارگرایانه.
ظهور بازیگران جدید در عرصه‌ی روابط بین‌الملل. غیر سرزمینی شدن تهدیدات امنیتی. تشدید روند جهانی شدن.
انتقاد از خرد محض و مسلمات مدرنیسم.
تشویق ایجاد دیالوگ میان شمال - جنوب و مرکز - پیرامون.
انتقاد از ذهنیت ما و دیگران
تخریب مداوم محیط زیست به‌وسیله‌ی فناوری‌های پیشرفته و مدرن اعتراض نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم را در پی داشته است. ظهور نهادهای غیردولتی مثل صلح سبز و دوستداران زمین و ...



تفاوت عمده‌ی میان ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی سنتی و بیشتر نگرش‌های انتقادی در این است که نگرش‌های انتقادی میدان عمل جغرافیای سیاسی خود را جهت‌بازینی مفاهیم و روش‌شناسی افزایش داده‌اند (جدول شماره‌ی ۳). ترکیب بخش‌های مختلف نظریه‌های اجتماعی و نظریه‌های ژئوپلیتیکی در گفتمان جغرافیایی، فعالیت‌ها و ایده‌های سیاسی برای سنجش، توصیف و ارزیابی جهان را مشکل ساخته است. احیای ژئوپلیتیک انتقادی ریشه در ناتوانی جغرافیای سیاسی کلاسیک جهت‌زدایی از جغرافیای انسانی طی دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ قرن بیستم داشت. تفکرات انتقادی سؤالاتی را درباره‌ی چگونگی خروج از وضعیت موجود و چگونگی حمایت قدرت از ساختارهای ویژه مطرح می‌سازد (دادس، ۱۳۸۳: ۷۰).

گرچه در سال ۱۹۸۶، «اتوتایل» مطالبی را درباره‌ی طبیعت و زبان «ژئوپلیتیک نوین» نوشت ولی به‌نظر می‌رسد نخستین آثاری که در چارچوب رئوس کلی ژئوپلیتیک انتقادی مدرن نوشته شدند را «اگنیو» و «کوربریج» در سال ۱۹۸۹ و «دالبی» در سال ۱۹۹۱ منتشر کرده باشند. اما این رویکرد در نوشته‌های دیگران و به‌ویژه در نوشته‌های محقق فرانسوی، «ایولاکوست»، پیش‌بینی شده بود. «لاکوست» مشاهده کرد که ژئوپلیتیک رایج، به دلیلی سوءاستفاده از شواهد جغرافیایی به‌نفع مقاصد امپریالیستی و اشغالگرانه لکه‌دار شده است. این‌گونه ژئوپلیتیک، امکان داشت که از اندیشه‌ای کم‌تحرک و منحرف نشأت گرفته و در صورت اتخاذ آن در رسانه‌های گروهی، گرفتار انحرافی فریب‌کارانه و وطن‌پرستانه شود. با این‌همه، وی معتقد بود که می‌شود ژئوپلیتیکی را که از لحاظ علمی مستقل و بی‌طرفانه است نیز به‌وجود آورد، ژئوپلیتیکی جایگزین که قادر باشد با دیدگاهی متعالی به‌امور جهان‌نگریسته و به تحقیقی عینی بپردازد که آلوده‌ی پیوند با کشور و امپراتور نباشد (میور، ۱۳۸۷: ۳۸۸-۳۸۹). «لاکوست» در بیان انگیزه‌ها و تناقض‌های زمان خود ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در دهه‌ی ۱۹۹۰ را پیش‌بینی کرد.

جدول شماره ۳ - تفاوت‌های مهم ژئوپلیتیک سنتی و ژئوپلیتیک انتقادی (Q Tuathail, 1998: 28)

ژئوپلیتیک کلاسیک	ژئوپلیتیک انتقادی
حاکمیت ملی قلمروهای ثابت سیاستمداری دشمنان قلمروها اتحادیه های ژئوپلیتیکی محیط‌های زمینی، فیزیکی نقشه‌ها و کارتوگرافی	جهانی شدن مرزهای سمبلیک شبکه‌ها / پیوستگی‌ها خطرات فرا سرزمینی محیط‌های حقیقی سیستم اطلاعات جغرافیای (GIS)

«اسلیتر» با چاپ مقاله‌ای در سال ۲۰۰۰ در مجله‌ی «پولیتیکال جئوگرافی»، خط سیر و قلمروهای جدید مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را چه در عرصه‌ی رویکردها و نظریه‌ها و چه در عرصه‌ی موضوعات جدید ترسیم کرده است. او در مقاله‌ی خود به سه موضوع که در بیشتر مباحث معاصر مطالعات جغرافیای سیاسی مطرح هستند اشاره کرده است: مسأله‌ی چندگانگی مفاهیم و مفهوم‌پردازی آن در جغرافیای سیاسی به‌طور عام و فصلنامه‌ی «فصلنامه‌ی جغرافیای سیاسی»<sup>۱</sup> به‌طور خاص

«اسلیتر» معتقد است که فصلنامه‌ی «جغرافیای سیاسی» در ابتدا دارای رویکرد «پلورالیستی» بوده است و بررسی موضوعات در فصلنامه با موزائیکی از روش‌ها و رویکردهای مختلف انجام می‌شده است. به‌همین دلیل، معتقد است که حاکم بودن چنین رویکردی موجب گردیده تا امروزه نیز، فصلنامه رنج گسترده‌ای از رویکردهایی که روی پیچیدگی و اهمیت فزاینده‌ی شبکه‌ی فضایی ارتباطات اینترنتی، سیاست و قدرت کار می‌کنند را فراهم سازد. در حقیقت او معتقد است که این چندگانگی رویکردها نه تنها در جغرافیای سیاسی ایجاد مشکل نکرده است، بلکه، دوگانه بودن نگرش‌ها مانع از حادث‌تر شدن اختلافات

1- Political Geograrhy.

گردیده و از وارد شدن موضوعات جغرافیای سیاسی به بحث‌های فلسفی و سیاسی صرف جلوگیری کرده است.

### افزایش منازعه و ازدیاد اختلافات در سطح جهان بعد از ۱۹۸۹

در حقیقت اسلتر معتقد است نقشه‌ی ژئوپلیتیکی جهان دچار تناقضی فراگیر شده است. از یک طرف، حرکت‌های سرمایه‌ای و فناورانه‌ی جهان در حال افزایش هستند؛ شکل‌های جدید همکاری‌های اقتصادی و سیاسی، موجب نزدیک‌تر شدن دولت - ملت‌ها شده است؛ تصاویر و اطلاعات با سرعت نور پخش می‌شوند؛ و گفتمان‌های لیبرال دموکراسی در سطح وسیع سیاره‌ای برنامه‌ریزی شده‌اند؛ و از طرف دیگر، فدراسیون‌ها تجزیه شده‌اند، دولت - ملت‌های ضعیف‌تر تحت فشار جدایی‌طلبان محلی و منطقه‌ای خم شده‌اند و در برخی موارد اختلافات قومی و مذهبی، خشونت گسسته‌ای را آشکار ساخته‌اند. این تناقض ائتلاف و انشقاق، مجاورت نیروهای «مرکزگرای» و «مرکزگرا»، زمینه‌ای برای منازعات ژئوپلیتیکی نوین فراهم ساخته‌اند که توجه ویژه‌ای در ادبیات اخیر ژئوپلیتیک انتقادی به آنها شده است. «اسلتر» معتقد است که در این میان موضوعات و مباحث جدیدی همچون انواع جدیدی از جنگ‌ها، حرکات انسان‌ها، رشد جمعیت آوارگان جهانی، مفاهیم حاکمیت قلمرو مطرح شده‌اند که در قالب جغرافیای سیاسی کلاسیک قابل بررسی نیستند و لزوم تجدید نظر در برخی از مفاهیم و رویکردها را ضروری می‌داند.

### چگونگی نزدیک کردن مباحث و موضوعات به‌عنوان یک نظریه در جهانی چند فرهنگی؛

اسلتر معتقد است که نظریه‌ها و مفاهیم توسط پژوهشگران غربی تولید و در انحصار کامل آنها قرار دارد. وی در این زمینه می‌گوید: «مسئولیت پژوهشگران غربی تسهیل و انتقال نظریه و روش به جهان غیرغربی به‌عنوان بخشی از روابط گیرنده - دهنده می‌باشد». اما امروزه به وسیله‌ی نویسندگان پسااستعماری ماهیت اروپایی - آمریکایی این روابط به چالش کشیده شده است و حوزه‌ی وسیع‌تری از تحقیقات و چالش‌های انتقادی در آینده‌ی نزدیک قابل تصور می‌باشد (Slater: 2000, 3). برای نمونه، کتاب مشهور «ادوارد سعید» به نام «شرق

شناسی»، پیدایش و تکامل تدریجی جغرافیای خاورمیانه را در چارچوب تصورات جغرافیایی غرب بررسی می‌کند. با استفاده از منابع ادبی آمریکا، فرانسه و بریتانیا در مورد خاورمیانه، «ادوارد» بیان نموده است که ویژگی‌های فرهنگی پیچیده‌ی خاورمیانه به‌سوی یک سری تصورات مانند تهدید از جانب فرهنگ اروپا و آمریکا برای کشورهای عربی و مسلمان سوق یافته است (said: 1978). همچنین مجتهدزاده (۱۳۸۱) در کتاب «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی» به ضرورت مفهوم‌پردازی در عرصه‌ی ژئوپلیتیک نوین اشاره کرده و در این مورد چنین می‌گوید: «شاید چندان دیر نباشد که اندیشمندان و سیاستمداران آسیایی و آفریقایی نیز جهان را مورد توجه و دقت قرار دهند و در استفاده از «مفاهیم ساخته و پرداخته شده بر اساس مصالح ژئوپلیتیک اروپایی - آمریکایی بازاندیشی نمایند (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۸۵). همان‌طور که ملاحظه شده است «اسلیتر» با طرح این سه موضوع و تشریح آنها سال ۱۹۸۰ را به‌عنوان دگرگونی عظیم در ماهیت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک و همین‌طور نقشه سیاسی جهان مطرح ساخته است. (Slater: 2000, 3).

اما نقاط قوت و ضعف پست‌مدرنیست‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک چیست؟ یکی از نقاط قوت آن کاهش خودبینی و غرور آکادمیک است؛ زیرا پژوهشگران نوعاً زیاد در مورد نظریات خود ادعا می‌کنند. دیگر نقطه‌ی قوت آن بدبینی است که پست‌مدرنیسم به دیدگاه حقیقت‌جهانی - که گفته می‌شود در همه‌جا معتبر است - متصل می‌سازد. اینها جنبه‌ی مثبت پست‌مدرنیسم می‌باشند.

اما جنبه‌ی منفی نیز وجود دارد. اگر نظریه همواره از لحاظ مختلف مبتنی بر پیش‌فرض است، چرا ما باید تجزیه و تحلیل خود پست‌مدرنیست‌ها را بپذیریم؟ چرا باید پیش از خود ساختار اصلی به ساختار شکنی اعتقاد داشته باشیم؟ اگر همه‌ی جنبه‌های دنیای اجتماعی دلخواه و مبتنی بر پیش‌فرض است پس پست‌مدرنیسم نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد؛ یعنی انتقاد خودش می‌تواند به خودش برگردد.

### نتیجه‌گیری

تعداد زیادی از جغرافی‌دانان خصوصاً آنانی که در حیطه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی این رشته از علم مشغول به کار هستند، در عوض جستجو برای کشف حقیقت و قوانین مطلق و ثابت، در تقابل با گرایش تمامیت‌خواه و مطلق‌نگر در آنچه به‌عنوان «روایت‌های کلان» مطرح می‌باشد، به تئوریزه کردن و در برخی موارد به استقبال از تفاوت و تنوع روی آورده‌اند. این جغرافی‌دانان در عوض کنکاش برای یافتن قوانین عمومی بر تکثرگرایی دانش و بر تحلیل‌هایی درباره‌ی خاص بودن ساختار اجتماعی آن نسبت به گروه‌های اجتماعی مشخص که در چارچوب‌های زمان - فضا جای گرفته‌اند، اصرار می‌ورزند. فرض اصلی اندیشمندان جغرافیایی این است که جغرافیا دارای بخشی تاریخی و اجتماعی است که همیشه ذاتاً با سؤالات سیاسی و ایدئولوژیکی مواجه بوده است. جغرافیا هرگز یک عنصر صرفاً طبیعی، پدیده‌ی غیرمنطقی که جدای از ایدئولوژی و خارج از سیاست باشد نیست. از این گذشته، جغرافیا خودش به‌عنوان یک بحث و یک شکل ارزش قدرت است.

تحولات مهمی در دو دهه‌ی پایانی قرن بیستم در نگرش، رویکرد و روش‌شناختی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک رخ داده و در نتیجه آن‌را در جایگاهی هم‌سطح با سایر شاخه‌های جغرافیا قرار داده است. ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوج‌گیری آن در دهه‌ی ۱۹۹۰ نیز در راستای همین تحولات صورت گرفته است. ژئوپلیتیک انتقادی با به‌کارگیری زبان و مفاهیم جدید و با انتقاد از ژئوپلیتیک کلاسیک راه خود را از آن جدا ساخته است. در دو دهه‌ی اخیر جغرافیای سیاسی همچنین با برقراری رابطه‌ای نزدیک‌تر با رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در جهت هر چه سیاسی‌تر شدن گام برداشته و از این جهت با جغرافیای سیاسی بی‌طرف و سیاست‌زدایی شده دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیار تفاوت کرده است.

اکنون حرکت جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به سمت روش‌های پست‌مدرنیستی که به وسیله‌ی افکارهای «پساساختارگرایانه» و «فمینیستی» انتشار یافته‌اند، باعث مهیج‌تر شدن تحقیقات جغرافیایی گردیده‌اند. به‌نظر می‌رسد تحقیقات نوین از روش‌های کلاسیک و مرسوم

پژوهشی برتری و سبقت گرفته‌اند، زیرا، در آن بررسی‌های دگرگونی فضایی قدرت در مناطق بین‌المللی، ژئوپلیتیک انتقادی و نظریه روابط بین‌الملل پسا ساختارگرا، نمونه‌های مهیج و چالش‌برانگیزی از مسیر آینده‌ی جغرافیای سیاسی ارائه داده‌اند. بی‌دلیل نیست که «اسلیتر» سردبیر نشریه‌ی معتبر و بین‌المللی «جغرافیای سیاسی» در این مورد چنین گفته است: «می‌خواهم به محققانی که در حوزه‌ی جدیدتری از تحلیل‌های ژئوپلیتیکی وارد شده‌اند خوش‌آمد بگویم و به‌ویژه، از انتشار و نگارش تحقیق‌هایی با کیفیت عالی که از نظر تئوریکی چالش‌برانگیز، مبتنی بر تجربه و انتقادهای فلسفی باشند، استقبال کنیم» (Slater: 2000, 3).

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، با افزایش سرعت زمان، کوچک شدن فضا و چندگانگی سیاسی مواجه شده است. جهانی که موزائیکی غنی از موضوعات برای جغرافیای سیاسی آینده ارائه می‌دهد. جهانی با خشونت و نابرابری‌های در حال رشد، منازعات اجتماعی و حرکت‌های مقاومتی، سیاسی شدن تغییرات محیط زیست، تجدید نظر در مفاهیم حکومت و دموکراسی، تجدید حیات نگرانی‌های قومی - سیاسی مرتبط با حقوق بشر، مکان بومی افراد و اهمیت جهانی جنسیت و نژاد. به‌خوبی روش است که مواد خام و منابع برای جغرافیای سیاسی نوین بسیار فراوان می‌باشد.

### منابع

#### فارسی

- ۱- اتوتایل، ژناروید، سیمون دالبی و پاول روتلج، (۱۳۸۷)، «اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم»، ترجمه: دکتر محمد رضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲- جونز، مارتین و رایس جونز و مایکل وودز، (۱۳۸۶)، «مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه: دکتر زهرا پیشگاهی فرد و رسول اکبری، تهران، دانشگاه تهران، انتشارات و چاپ.
- ۳- دیوتیاک، ریچارد و جیمز دردریان، (۱۳۸۰)، «نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل»، ترجمه و تألیف: حسین سلیمی، تهران: انتشارات نمایش.
- ۴- دادس، کلاوس، (۱۳۸۳)، «ژئوپلیتیک در جهان متغیر»، ترجمه زهرا احمدی پور، عطاءالله عبدی، تهران: بلاغ دانش.
- ۵- شکوئی، حسین، (۱۳۷۸)، «اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا»، تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- ۶- شکوئی، حسین، (۱۳۸۴)، «فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی»، تهران: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- ۷- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۷۱)، «ژئوپلیتیک»، تهران، نشر سمت.
- ۸- لاکوست، ایو و بتتریس ژیلن، (۱۳۷۸)، «عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک»، علی فراستی، تهران، نشر آمن.
- ۹- مجتهدزاده، پیرو، (۱۳۸۱)، «جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی»، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۰- مویر، ریچار، (۱۳۷۹)، «درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی»، ترجمه دره میرحیدر، سید یحیی صفوی، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۱۱- میرحیدر، دره، (۱۳۷۷)، «جغرافیای سیاسی، آنچه بود، آنچه هست»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۰، تابستان.
- ۱۲- میرحیدر، دره، (۱۳۸۵)، «درس نظریه‌های جدید در جغرافیای سیاسی»، جزوه درسی کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی.

- 13- Andrew Sayer, (1992), "*Method in social science: a realist approach*" (second edition). London: Routledge.
- 14- Agnew, John, (1998), "*Geopolitics: Revisioning World Politics*", London, Routledge .
- 15- Chalmers, Alan F, (1999), "*What Is This Thing Called Science?: An Assessment Of The Nature And Status Of Science And Its Methods*", Published By Univ. Of Queensland Press.
- 16- Demko, George J. and W. B. Wood, (1994), "*Re- Ordering The World*", Colorado, West View Press.
- 17- Glassner, Martin, (1995), "*Political Geography*", New York, John Wiley & Sons. Inc.
- 18- Gregory, D. Discourse, In R. Johnston, D. Gregory, G. Pratt And M. Watts (Eds), (2000), "*The Dictionary Of Human Geography*". Oxford: Blackwell.
- 19- Keat R., Urry J., (1975), "*Social theory as science*"; London, Routledge & Kegan Paul.
- 20- G. Q. Tuathail and S. Dalby (Eds), (1998), Q. Tuathail, G., "*Post Modern Geopolitics? The Modern Geopolitical Imagination and beyond Rethinking Geopolitics*", London: Routledge. Pp.
- 21- Q. Tuathail, "*the postmodern geopolitical condition: states, state craft, and security at the millennium*", (2004), [http:// www.majbill.vt.edu /geog /faculty /total /paper /millennium.htm](http://www.majbill.vt.edu/geog/faculty/total/paper/millennium.htm)
- 22- Slater, David. (2000), "*Editorial Statement The Process And Prospect Of Political Geography*", Department Of Geography, Loughborough University, Loughborough Le11 3TU, UK.
- 23- Soja, W. Edward, (1989), "*Postmodern Geographies: The Reassertion of Space in Critical Social Theory*", Published by Verso.
- 24- Said, E., (1978), "*orientalism*", Harmondsworth: Penguin.
- 25- Taylor, Peter & Colin Flint, (2000), "*Political Geography*", Fourth Edition, New York, Prentice Hall.